

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جميع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد ان شا الله تعالى چون بحث اجتهاد و تقلید را در دوره سابق متعرض شدیم و طول کشیده بود دیگه این دوره اجتهاد و تقلید را کنار می گذاریم و وارد بحث اصول ان شا الله تعالى از اولش می شویم. طبعاً محور بحث را یعنی کیفیت بحث را و ترتیب بحث را بر اساس کتاب مرحوم نائینی فوائد الاصول، تقریرات مرحوم کاظمی یا کاظمینی، بر آن اساس قرار داده می شود. آن اواخر دوره قبلی بر اساس کتاب مرحوم استاد آقای خوئی بود، حالا بر اساس کتاب فوائد است چون واقعا هم کتاب بسیار خوبی است و اگر موجز هم بشود به نظر من به خوبی می تواند به جای کفایه قرار بگیرد، به هر حال محور بحث آن جاست.

خب طبیعتاً در مباحث علوم به طور کلی و منها اصول یک مقدماتی است و مسائل اصلی هست، در حوزه های ما به طور متعارف در حوزه های فعلی ما به طور متعارف اباحت را به یک مقدمه یعنی همان ترتیبی که در کفایه آمده، چون ترتیب شیخ قدس الله نفسه روشن نیست، چون بحث الفاظ را ایشان ندارد، تقریرات ایشان هست و یک مقدمه ای در کفایه دارد به هشت مقصد و یک خاتمه، خاتمه اجتهاد و تقلید است. البته این بحث اجتهاد و تقلید در عده ای از کتب اصول جزء اباحت اصول است لکن در این جا در کتاب کفایه جزء خاتمه است. مقصد هشتم هم تعارض است که توضیحاتش را در این مدت اخیر و با این بیماری کرونا توضیح داده شد.

در مقدمه هم در کفایه ۱۳ تا مطلب را آورده که اولش راجع به ترتیب علوم و موضوع علم و تمایز علم و موضوع علوم و موضوعات و مسائل علم است که اصطلاحاً ما در منطق اینها را قدیما به عنوان رئوس ثمانیه می گفتند، الانش هم خب بحث مستقلى است، علم مستقلى است که اصطلاحاً فلسفه علمى و تشخیص علم و دسته بندى علوم و ترتیب علوم می گویند، خودش بحث مستقلى دارد و با این موجزى که در مقدمه کفایه آمده خب طبعاً بحث نیست.

طبعاً آقایانی که بعد از ایشان آمدند، هم خود ایشان. ایشان که خیلی نوشتند، بعد از ایشان خبر عده ای خیلی مفصل نوشتند که حالا شاید اشاره ای به اسمائشان بکند، مقدمه اول.

مقدمه دوم راجع به وضع نوشتند و بقیه اباحت مقدمه یعنی دوازده تا بحث دیگه راجع به همین وضع و مشترک و استعمال لفظ در اکثر از معنا و حتی مشتق را هم ایشان و معنای حرفی و معنای مشتق را هم ایشان در این مقدمات ذکر کردند، البته راجع به این بحث و کیفیت بحث اصولاً بحث زیاد است، حالا ما چون بعد می خواهیم متعرض بشویم و ان شا الله بنا داریم که سریع رد بشویم یعنی این قدر خودمان را در مقدمات و اصلاً کل مباحث معطل نکنیم ان شا الله تعالی.

لذا در این جا حالا یک مقداری بعد من ان شا الله توضیحی راجع به کیفیت تنظیم ابواب اصول، چون این ابوابی که برای اصول ما داریم در طول تاریخ تنظیم های مختلفی دارد، حالا این در حوزه های اخیر ما در این ۱۳۰ سال اخیر در حوزه های ما به این صورت در آمده و الا تنظیم های مختلفی دارد که این را هم ان شا الله اشاره می کنیم، چه در اصول ما، البته اصول ما به نحو مستقل تقریباً می شود گفت همین ذریعه سید مرتضی فعلاً در اختیار ما هست و عده مرحوم شیخ طوسی. خب این اصلاً کیفیتشان و ترتیب بحثشان، ذریعه سید مرتضی به کتب اصول نزدیک تر است اما عده دور است و بعد که اهل سنت مفصل تر نوشتند ما هم مقداری از آن ها را با یک نحوه تغییری گرفتیم که این را ان شا الله توضیح می دهیم.

عرض کنم که سابقاً هم عرض کردم آن چه که در صدر اسلام بود، چه در زمان خود رسول الله و چه در زمان صحابه، خیلی از مسائلی را که ما امروز به نام اصول می شناسیم در حقیقت به صورت مسئله فرعی مطرح بود. یعنی اگر بخواهیم آراء اصول را در زمان صحابه یا فقهای اوائل بررسی بکنیم در آن جاها به صورت فرع فقهی آمده است. این نکته را دقت بکنید، به صورت مسئله اصولی نبوده است. بعدها همان را زمینه مسئله اصولی قرار دادند یعنی فرض کنید حتی مسئله ای مثل استعمال لفظ مشترک را ما در کتب اصول حتی به مثل ابوحنیفه که در اوائل قرن دوم است، نیمه اول قرن دوم به ایشان هم نسبت دادند، مثلاً فرض کنید استصحاب را اهل سنت که یک بحث سنگینی است، بعضی ها گفتند خمس فقه یا ربع فقه بر آن بنا می شود و مراد از استصحاب در این جا در کتب اصول استصحاب

در شبهات حکمیه است نه استحباب در شبهات موضوعیه و نه در حکمیه جزئی، در حکمیه کلیه. اصلاً بحث اصولی راجع به استحباب آن است. اما در شبهات موضوعیه مثلاً، این لباسش پاک بود حالا هم پاک است، این بحثی نیست، این تقریباً تا حد زیادیش مقبول است. یکی از حضار: که اخباری ها هم قبول دارند

آیت الله مددی: بله اخباری ها قبول دارند اما خود اهل سنت معلوم نیست همه شان قبول داشته باشند.

ببینید در این مسئله استحباب آن چه که اهل سنت دارند عرض کردم دو تا روایت است، یکی در باب شک در طهارت در اثنای نماز که مثلاً شبهه ای بدهد که وضویش نقص شده، یکی هم شک در رکعات است.

آن وقت اهل سنت بنا بر معروفشان از مورد روایت خارج شدند. ببینید بحث را روی استحباب نبردند، چون اهل سنت مسئله قیاس و این جور چیزها را قبول داشتند از موردش خارج شدند و در عین حال عده ای از اهل سنت هم از موردش خارج نشدند و خارج شدند از آن دو موضوع شک در طهارت و نجاست و حیات و موت و إلی آخره، موت که نه، در حیات زید زنده بود و شک در علقه زوجیت و اینها، زن و شوهر بودند و از میان رفتند و إلی آخره. تمام این فروعی که در موضوعات خارجی هست این را به آن دو موردی ملحق کردند که محسوس است، از پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه نقل شده است.

بعدها که اصول درست شد از مورد این شبهات موضوعیه هم خارج شدند و به شبهات حکمیه رفتند. مثلاً آبی که متغیر باشد، فرض کنید به خون پنج کر است لکن رنگش قرمز شده و تغیر دارد، استحباب بقای نجاست این آب به نحو شبهه حکمیه کلیه یا مثلاً، خانمی بعد از پاک شدن از حیض استحباب بقای حرمت و إلی آخره یا مثلاً تیمم کرده بود و مشغول نماز شد در اثنای نماز آب پیدا شد استحباب ادامه نماز، استحباب وجوب تتمیم نماز، مثال هایی که در استحباب می زدند این دو سه تا مثال اخیر است، این دو مثال اخیر است. این دو مثال اخیر بیشتر مثال هایی بود که در استحباب شبهات حکمیه کلیه که این مثال این شخص واجب است برایش که نماز را تمام بکند. این مسئله ای شد که فیما بعد به اصطلاح تدریجاً علمای اهل سنت قبول کردند، رفتند روی قبول استحباب یعنی استحباب در اساسش آن اساس در شریعت در یک حکم فرعی بود، بعد از آن مطلب رسیدند به احکام فرعی دیگر یعنی موضوعاتی را

.....

که بود. از آن جا رسیدند به استصحاب در شبهات حکمیه کلیه. خب طبیعتا طریقه ای را که اهل بیت داشتند چون مخالف با قیاس بودند این راه و این طریقه مورد قبول واقع نشد، این راه که ما یک مورد جزئی باشد به موارد جزئی دیگر و از آن جا هم به استصحاب شبهات حکمیه کلیه برگردیم. من این تاریخ را خدمتان عرض می کنم چون عده ای از اقوال را الان شما در اصول که می بینید در حقیقت زمینه های فقهی داشته در کلام صحابه و بعد در کلام تابعین. ما اصطلاحا این طور می گوئیم، زمان خود رسول الله، زمان صحابه، البته زمان صحابه تقریبا تا سال های ۷۰، ۸۰ است. آخر الصحابه موتا ۱۱۰ است اما اصطلاح زمان صحابه همین ۷۰، ۸۰ است. مثل ابن عباس و اینهایی که نسبتا، آن هایی که عمر غیر طبیعی داشتند آنها از محل کلام خارج است.

علی ای حال و بعد از صحابه تابعین هستند که تا حدود سال های ۱۳۰، ۱۴۰، مثل امام صادق. چون امام صادق هم جابر ابن عبدالله را از صحابه دیدند، امام باقر که مسلم است.

علی ای حال بعد از این را اصطلاحا عهد فقها می گویند، البته تابعین هم هستند، لکن اصطلاحا در استنتاجات فقهی و در مباحث علمی خاص این فقها را عهد این طوری حساب می کنند. عهد رسول الله، صحابه، تابعین و فقها. البته اهل فقها در عهد صحابه هم ما فقیه داریم و در عهد تابعین هم فقهای زیادی داریم. فقهای کم نداریم لکن اصطلاحا این طور است.

بعد از عهد فقها در حقیقت همین طور که عرض کردم عهد محدثین شروع می شود یعنی بعبارۀ آخری من عرض کردم به طور طبیعی در معارف حوزوی ما دو تا از معارف حوزوی از همان اوائل مورد توجه قرار گرفت از نظر تاریخی. اینها چون تاریخ دانستن این ها خیلی تاثیر می کند، یکیش فقه بود که مربوط به زندگی روزمره بود و مخصوصا، یعنی علت این که فقه توسعه شدیدی را پیدا کرد و زود محل اعتنا واقع شد با فتوحات اسلامی به اماکن جدید رفتند، با فرهنگ های جدید آشنا شدند، با اماکن جدید آشنا شدند. حالا فرض کنید مثلا در مدینه اگر می دیدند استتار قرص شد تا بروند وضو بگیرند مثلا ذهاب حمره هم شده بود اما بعدها به شهرهایی رسیدند که بین استتار قرص با حمره نیم ساعت فاصله بود. لذا هی تدریجا این مباحث که آیا اعتبار به استتار قرص است یا ذهاب حمره است، دقت بکنید! هی تدریجا و این ذهاب حمره را هم که بعضی از آقایان خیال می کنند که از خصائص فقه شیعه است، نه، در همین

مغنی ابن قدامه دارد إذا اقبلت الفهمه من قبل المشرق، فهمه یعنی زغال، سیاهی، این همان ذهاب حمره است. اگر سیاهی از طرف مغرب آمد یعنی ذهاب حمره مشرقیه. حالا وارد جزئیات نمی خواهیم بشویم.

این فقه خیلی سریع رشد پیدا کرد، به خاطر فتوحات و به جهات مختلف، نه فقط یک جهت. حالا اگر مناسبت هایی پیش آمد عرض می کنم یعنی حتی در شناخت موضوع هم تاثیرگذار بود، این فکر که اصولا مثلا شناخت موضوع و شناسائی موضوع هم بشود یکی از نکات بسیار مهم در بسیاری از تفریعات فقهی بعدی است و از همان اول که فتوحات شروع شد مثلا به یک جایی رسیدند دیدند مثلا یک جوی است که با جو مدینه فرق می کند، مثلا یک گندمی است که با این گندم فرق می کند، یک نوع انگوری است که، ... خیلی از موضوعات خارجی هم برای این ها تاثیرگذار بود لذا از همان اوائل از عهد صحابه. عرض کردم فاصله ای نشده، چون اولی دو سال، دو سال و خرده ای دورانش بود، در زمان دومی که فتوحات زیاد شد خواهی نخواهی به صورت گسترده ای با مسائل جدید روبرو شدند، لذا فقه در میان معارف حوزوی که ما داریم سریعا رشد کرد، خیلی سریع رشد کرد و همراه او چون مسائل اعتقادی و مسائل نشر دعوت هم مطرح بود تفسیر هم رشد سریعی کرد، این دو رشته از معارف حوزوی بسیار رشد سریعی کردند، یکی تفسیر و لذا اگر دقت بکنید از صحابه، تابعین، خیلی اقوال در باب تفسیر نقل شده است و همین عهد صحابه هم عده ای به عنوان فقیه مطرح شدند و به عنوان استفتاء و به عنوان فقیه، از عهد صحابه، بعد در عهد تابعین مطرح شدند، مخصوصا فقه های سبعة که اینها همه در مدینه هستند که یکی از مشاهیرشان هم قاسم ابن محمد است، نوه ابوبکر و پدر خانم امام باقر سلام الله علیه.

قاسم ابن محمد جزء فقه های سبعة مدینه است. فقه در مدینه سریعا و طبعا با رفتن مثل عبدالله ابن مسعود به کوفه، فقه در کوفه و تفسیر، هر دو، و البته عبدالله ابن مسعود تاثیر داشت، بزرگترین تاثیر در کوفه به خاطر وجود امیرالمومنین است. ایشان هم از سال ۳۷ تا ۴۰ در کوفه بودند، آن یکی زمان دومی و اینها، بعد زمان سومی برطرفش کردند. وجود اینها در کوفه تاثیر پیدا کرد، سبب شد که مثلا کوفه یکی از شهرهای بسیار مهم در نقل حدیث، در فقه، بعدها در اصول و مخصوصا چون در کوفه به خلاف مدینه ایرانی و غیر ایرانی زیاد بودند برای انتقال فرهنگ سابقه دار ایرانی در کوفه خیلی موثر بود و شاید یکی از عواملی که مکتب کوفه بیشتر رو به قیاس یا

رو به استحسان آورد یکیش این بود. اصولا استحسان را مبدع تفکر استحسان همین عبدالله ابن مسعود است که در کوفه بود. البته عده ایشان به پیغمبر نسبت دادند لکن خب محققینشان معتقدند که این روایت ما را آه المسلمون حسن فهو عند الله حسن، این مربوط به عبدالله ابن مسعود می شود. عبدالله ابن مسعود این حرف را گفته، حالا ان شا الله توضیحاتش را در خلال مباحث عرض می کنیم.

و عده دیگری از فروع همین طور است یعنی شما اگر در عهد صحابه و عهد فقها و عهد تابعین به دنبال مسئله اصولی هستید مسئله اصولی مطرح نیست. آن چه که مطرح است، آن چه که مطرح است مسئله فقهی و فرع فقهی است. فرض کنید مثلا فخر رازی در کتاب محصول مدعی است که ما باشیم و مقتضای قاعده، نماز در دار غصبی و در زمین غصبی یا در لباس غصبی حرام و باطل است. ایشان خب اعتقادش این است که ما باشیم و ...، لکن صحابه پشت سر خلفای جور که اماکن غصبی داشتند نماز خواندند و نمازشان درست بوده. ببینید! مسئله فرعی را و لذا قائل به اجتماع شد، یک مسئله فرعی است، حالا فرض کنید نماز یک ضرورتی بوده، از یک مسئله فرعی می رسد به یک مسئله اصولی پس این ها قائل به اجتماع امر و نهی بودند. اینها هم که قائل به اجتماع هستند یعنی معلوم می شود که طبق قاعده باید امتناعی باشیم لکن چون صحابه نماز خواندند و حکم به صحت نماز کردند پس ما اجتماعی می شویم یعنی علی خلاف القاعدة به خاطر عمل صحابه ایشان در این مسئله.

تصادفا در این مسئله اجتماع امر و نهی ما هم یک روایت از امیرالمومنین داریم، چون اخباری های ما که بعد حتی مثل صاحب وسائل بنا شد که اصول را، حالا یک توضیحی عرض می کنم. از روایات استنتاج بکنند، یک روایتی است منسوب به امیرالمومنین، إذا صلیت فانظر فیم تصلی و علی ما تصلی، ما این روایت را هم داریم.

حالا در بحث هایش برسد من اشاره می کنم. روایات دیگه هم داریم در بحث اجتماع امر و نهی.

علی ای حال آن بحثی که ابتدا مطرح است یعنی آقایان می خواهند اگر ریشه های یک مسئله اصولی، همین مسئله مشترک را من احتمال می دهم همین کلمه آیه مبارکه ای که در آیه مبارکه هست، ثلاثة قروء، مثلا این ها می گفتند چون اهل سنت طلاق در حال حیض را اجازه می دادند، شاید مثلا بعضی هایش می گفتند که اگر در حال حیض طلاق داد ثلاثة قروء یعنی سه تا حیض، اگر در حال طهر طلاق

داد ثلاثة قروء یعنی سه تا طهر، این لفظ چون دارای دو معناست هر دو معنا اراده شده است. هم حیض اراده شده است و هم طهر. یعنی اصل مسئله به صورت یک مسئله فرعی فقهی بوده لکن بعدها رسیده به مسئله ای که حالا در اصول هم مطرح می کنند که آیا استعمال لفظ مشترک در اکثر از معنای واحد ممکن هست یا ممکن نیست، صحیح است یا صحیح نیست که شرحش را بعد عرض می کنیم.

علی ای حال انصافا فقه رشد بسیار سریعی پیدا کرد، عرض کردم قرن اول

یکی از حضار: یا کمیل انظر فیما تصلی، همین است؟ در تحف آمده است.

آیت الله مددی: در تحف العقول آمده است. روایت مرسل است اما صاحب وسائل این را آورده. علی خلاف مبنای ایشان چون تحف العقول جزء کتب مشهوره نیست.

یکی از حضار: باب حکم الصلوة فی مکان المصوب.

یکی از حضار: در بشارة المصطفی هم هست، یا کمیل انظر فیما تصل

آیت الله مددی: من در تحف دیدم، بشارة المصطفی را ندیدم

یکی از حضار: جلد ۱ صفحه ۲۸

آیت الله مددی: غالبا بشارة المصطفی سند دارد. سندش را بخوانید.

یکی از حضار: اخبرنا الشيخ ابوالبقاء

یکی از حضار: اخبرنا الشيخ أبو البقاء إبراهيم بن الحسين بن إبراهيم البصري بقراءتی علیه فی المحرم سنة ست عشرة وخمسائة بمشهد

مولانا أمير المؤمنين علی بن أبی طالب، قال : حدثنا أبو طالب محمد بن الحسين بن عتبة، قال : حدثنا أبو الحسن محمد بن الحسين بن

أحمد، قال : أخبرنا محمد بن وهبان الديبلی

آیت الله مددی: محمد ابن وهبان دبیلی.

یکی از حضار: قال : حدّثنی علیّ بن أحمد بن بشر العسکری، قال : حدّثنی أحمد بن المفضل أبو سلمة الإصفهانی، قال : أخبرنی راشد بن علیّ بن وائل القرشی، قال : حدّثنی عبد الله بن حفص المدني، قال: أخبرنی محمد بن إسحاق ، عن سعید بن زید بن أرتأه قال: لقيت كميل بن زياد

آیت الله مددی: بله خیلی مجاهیل داشت. یکی دو تایش را که نمی شناسیم، بقیه اش همه مجاهیل است.

علی ای حال در همین تحف باز اقلا یکمی مرتب تر از آن است. به هر حال این مطلب را دقت بفرمایید، این ها به صورت فرعی بوده است. دقت کردید الان صاحب وسائل عنوان باب را؟ عنوان باب را روی مغضوب برد که عدم صحه، همان اجتماع امر و نهی، امتناعی شدند. به خاطر این روایت اینها امتناعی می شوند.

عرض کنم که این را خوب دقت بفرمایید در عهد صحابه و عهد تابعین فقه به شدت رواج پیدا کرد. صحابه مراد ما بعد از رسول الله است. فقه به شدت رواج پیدا کرد و کرارا عرض کردم که قرن اول و دوم را تقریبا قرن فقها، به استثنائی مثل احمد ابن حنبل که متوفای ۲۴۱ است تمام فقهای اهل سنت همین مشاهیرشان مثلا آخرشان ۲۰۳، ۲۰۴ یا شافعی است، ابوحنیفه و مالک و دیگران، همه شان در قرن اول و فقهای بزرگی که حالا عنوان ندارند. آنها هم در قرن اول و دوم هستند.

کرارا عرض کردیم از نیمه های قرن دوم اوائل رجال شروع شد و تقریبا می شود گفت از همین زمان هم تدریجا مباحث اصول شروع شد، یعنی مباحث اصول، البته به لحاظ تاریخی شاید عنصری که تاثیرگذار در این جهت بود، حالا غیر از وجود اهل بیت که حالا اگر اشاراتی شد عرض می کنم، خود آمدن بنی عباس در سال ۱۳۲ خیلی زمینه رشد علمی را فراهم کرد، یعنی تا از بنی امیه که به اصطلاح از سال ۴۰ تا سال ۴۱ و سال ۱۳۲ بودند اینها به هیچ وجه به دنبال مسائل علمی نبودند، لذا رشد علمی ما نداریم. عرض کردم احمد امین در فجر الاسلام است می گوید در طول دوران بنی امیه در دنیای اسلام حتی یک مدرسه ساخته نشد، اصولا آمدند بنی عباس، حالا این یک شرح تاریخی خاص خودش را دارد، خیلی زمینه علم را رشد عجیبی دارد. حتی این ابن قتیبه دینوری در الامامة و السياسة در آخرش رشد عجیبی را نقل می کند در زمان هارون مثلا که ۱۹۳ وفاتش است.

علی ای حال این که من عرض می کنم از سال های ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۵۰، یواش یواش زمینه پیدایش عده ای از معارف حوزوی ما، مثلاً زمینه های ابتدایی رجال پیدا شد و عرض هم کردیم رجال در اولش به صورت فقه توثیق بود، بعدها حدود ۴۰، ۵۰ سال بعدش مسئله طبقات مطرح شد. بعد ها مسئله اشتراک و مشترکات و هلم جرا، طبیعت علوم اعتباری این است که در طول تاریخ طبق اغراضی که دارند معین می شود، این طور نبود که ما الان این مباحثی را که داریم به این صورت از ابتدا بود.

حدود همین حدود هاست یعنی حدود ۱۶۰ است، مخصوصاً تأثیری که مکتب کوفه داشت، به خاطر این که اینها دنبال قیاس و دنبال رأی و دنبال خروج از نص و توسعه نص و اینها بودند از آن زمان هم تقریباً مسائل اصول شروع شد.

البته مرحوم آقای آقا سید حسن صدر، به قول آقایان ابومحمد صدر رضوان الله تعالی علیه، به نظرم ده سال دیگه صدمین سال وفات ایشان است. ۱۳۵۴ وفات ایشان است مرحوم آقای آقا سید حسن صدر، مرحوم آقای آقا سید حسن صدر در کتابی به نام تاسیس الشیعه الکرام لعلوم الاسلام سعی می کند که اولین کسانی که در اصول نوشتند مثلاً ابان ابن تغلب از شیعه باشد. ایشان اسم برده اما ببینید بحث این که حالا یک کتابی را به ایشان نسبت دادند به نام الفاظ، آیا این واقعا در اصول بوده یا نبوده، حالا آن جای بحث خودش اما آن چه که الان به ما رسیده اگر حساب را روی این بگذاریم، هم وجود تاریخیش روشن بشود و هم ثبوت تاریخیش روشن بشود و هم آن چه که الان به ما رسیده است. تقریباً اولین کتاب هایی را که ما می دانیم اسم اصول دارد کتابی است مال محمد ابن حسن شیبانی، این شاگرد معروف ابوحنیفه است، ابوحنیفه دو سه تا شاگرد معروف دارد، ابو یوسف و محمد. محمد اصطلاحاً و قال محمد، در کتب احناف مراد محمد ابن حسن شیبانی است. ایشان به نظرم متوفای ۱۸۹ است. این حدود است. ایشان کتابی در اصول دارد، البته تا آن جایی که من می دانم، اگر تازگی چاپ شده و پیدا کردند نمی دانم. تا آن جایی که من خبر دارم کتاب نسخه ای از آن الان موجود نیست. آنچه که اگر بخواهیم روی موجود حساب بکنیم فعلاً رساله شافعی است، بله شافعی بحث علل الحدیث را در بحث تعارض عرض کردیم، دارد، لکن در همین زمان هم ما دو نفر از شیعه داریم مثل یونس ابن عبدالرحمن که آنها هم بحث تعارض را دارند. فقط نمی دانیم آنها اول نوشتند یا شافعیه اول نوشته است. یکی یونس ابن عبدالرحمن است و یکی دیگه هم هست که حالا اسمش از ذهنم رفته

است و عجیب این است که مثلاً نجاشی اسم کتاب را نوشته اختلاف الحدیث، شیخ نوشته علل الحدیث یا به عکس. حالا در ذهنم نیست. عجیب است که این دو تا شیخ بزرگوار، یکی اسم کتاب را علل الحدیث برده. این تقریباً قدیمی ترین نوشتارهای ما است که در یک بحث مهمی که علل الحدیث باشد وارد شده و شواهد نشان می دهد که شاید رشته هایی از این موجود بوده.

علی ای حال کیف ما کان تدریجاً از نیمه های قرن دوم به اصطلاح بنده هم مبحث صغرویش مثلاً در حدیث مسئله رجال و هم کبرویش که خود اصول باشد، این دیگه در قرن دوم اواخر قرن دوم شروع می شود. تاریخ اصول در دنیای اسلام و رجال، هیچ کدام از این دو علم به عنوان علم مستقل از عهد صحابه نیستند. در عهد صحابه همین مطالب هست لکن در ضمن فروع فقهی نه در ضمن یک عنوان کلی. در ضمن فروع فقهی است. آن وقت فقها، چه حالا فقهای ما و چه فقهای اهل سنت و چه علمای اهل سنت با قرائن و شواهدی از آن مورد تعمیم دادند و به مباحث دیگه رسیدند.

طبیعتاً مسائل کلامی هم مطرح شده بود در همین زمان و قبل از این زمان، و همراه اینها در قرن سوم قسمت حدیث رشد فوق العاده ای کرد. مسائل رجال تقریباً می شود گفت زمینه های رشدش پیدا شد چون حدیث را آمدند روی رجال و طبقات درست کردن، طبعاً مسائل رجالی هم مفروغ عنه شد، در قرن سوم هم حدیث و هم رجال روی غلتک افتاد و انصافاً آن هم شروع به رشد کرد و نسبتاً، الان تمام صحاح ست اصحابشان متوفای مابین ۲۵۶ تا ۳۰۷ هستند یعنی تمام صحاح ست معروف تمامش در قرن سوم است و تقریباً می شود گفت که سر رشته اینها همان مسند احمد است، ۲۴۱. این راجع به اهل سنت

خب اصحاب ما هم، از اواخر قرن سوم و قرن چهارم دیگه اصول تقریباً شکل خودش را پیدا کرد و در قرن چهارم که ما کتب داریم، مثل ابوالحسین بصری و دیگران، اصول به طور کلی به این شکل. اولاً بیشترین قسمت اصول را متکلمین به عهده گرفتند، مثلاً کتبی که نوشتند بیشتر مال متکلمین مثل حالا مغنی ابن قدامه است. البته این بعد قرن پنجم است. قاضی عبدالجبار، مفصل هم هست، حدود ۲۰ جلد است، البته مثل این که ۱۷ جلد است، ۱۶، ۱۷ جلد است، بعضی هایش را دو مجلد کردند، مجموعاً مثل این که حدود ۲۰ جلد است. هم مباحث کلامی دارد و هم مباحث اصولی دارد. که نشان می دهد اصحاب ما هم چقدر واقعا دقیق بودند.

یکی از حضار: استاد سید مرتضی و اینها؟

آیت الله مددی: استادش فکر نمی کنم.

مرد خیلی پرکاری است قاضی عبدالجبار. نوشتند ۴۰۰ هزار صفحه یا ورقه به خط خودش نوشته، مرد فوق العاده ای است و انصافاً نمی شود انکار کرد و جلد آخرش بحث امامت است. خیلی عجیب است یعنی وفاتش به نظرم ۴۱۵ است. مثلاً مرحوم سید مرتضی بلافاصله به او رد و نقد نوشته. این خیلی هوشیاری است. یعنی بین سید مرتضی و ایشان ۲۱ سال فاصله است، سید مرتضی ۴۳۶ است. دقت می فرمایید؟

جلد ۲۰ که در امامت است خیلی هم عجیب است، مرحوم سید مرتضی عین عبارتش را کلمه کلمه نقل می کند و رد می کند، مناقشه می کند. همین شافی سید مرتضی، کتاب شافی سید مرتضی نقد بر جلد بیستم مغنی قاضی عبدالجبار است و آرای اصولیش را هم می آورند.

علی ای حال از قرن چهارم، سال های ۳۰۰ به بعد دیگه اصول پیش اهل سنت شکل خودش را پیدا می کند. البته به نظرم اواخر قرن سوم هم داریم یعنی سال ۲۷۰، ۲۸۰ لکن بهترین شکلش در قرن چهارم است. شکل خودش و تنظیم خودش و ترتیب بندی خودش را پیدا می کند و اصول اصولاً این طور می شود در بین اهل سنت.

یکی از حضار: تثبیت دلالة النبوة است؟

آیت الله مددی: نه، المغنی، اخیراً هم چاپ شده.

یکی از حضار: چون دارد که می گوید یک دسته شیعه جمع می شوند برای محسن گریه می کنند و فکر می کنند که او را کشتند.

آیت الله مددی: حالا ممکن است چون به هر حال ایشان منکر امامت است دیگه، یک جلد این کتابش در نفی امامت است و سید مرتضی هم ایشان را رد کرده است.

عرض کنم که این وقت اصول که شکل خودش را پیدا می کند اصولا مباحث اصول به دو بخش اساسی تقسیم می شود، اصولا یعنی، یک بخشش راجع به مصادر تشریع است، منابع تشریع است که عمدتا هم کتاب و سنت است و بعد هم اموری اضافه می شود، مثل اجماع اضافه می شود، مثل رای یا قیاس اضافه می شود، مثل استحسان اضافه می شود، مثل مصالح مرسله اضافه می شود، مثل سدّ الذرایع اضافه می شود. در مذهب مالک خصوص اجماع اهل مدینه اضافه می شود که اگر علمای اهل مدینه در هر زمانی اتفاقی بر یک حکم کردند خود این حجت است، اصلا خود اهل مدینه این خصوصیت را دارند.

البته از همان اوائل ببینید مفردات اصولی را داریم، برای همین مبنای امام مالک، به نظرم بعضی از علمای احناف سال های ۱۷۰ و ۱۸۰ ردی بر آن نوشتند لکن به هر حال این به عنوان یکی از منابع تشریع، بعد شورا به آن اضافه می شود غیر از اجماع که اگر مثلا عده ای از علما جمع شدند و رای گیری کردند و اکثریت چیزی گفت خود این حجت شرعی است، یعنی این می تواند قرآن را تخصیص بزند، می تواند اطلاقات را تخصیص بزند. البته الان در کتاب های اصولی که شما می خوانید این ها نیست، مطالبی که من عرض کردم نیست. اما این ها تدریجا، ابن حزم شورا را آورده، در کتب مشهورشان شاید نیاوردند، ابن حزم در الاحکام آورده است.

پس بخش اول اصول کلا راجع به منابع و مصادر تشریع است. بخش دوم راجع به امارات و حجج و اصول عملیه است، کلش یعنی کل اصولی که درست شد بر این اساس درست شد. یک بخش راجع به مصادر تشریع است. آن وقت راجع به مصادر تشریع بحث های طولانی شد مثلا راجع به قرآن بحث های طولانی شد و طبیعتا مخصوصا احتمالا حتی خود شیعه از همان اواخر قرن دوم کتاب هایی در علوم قرآن داشتند، ما تدریجا مباحثی هم به عنوان علوم قرآن داریم. آن وقت قرآن در دو رشته محل بحث شد، مثلا این بحث های کبرویش، یکی در علوم قرآن شد و یکی هم در اصول شد. مباحث صغرویش هم در فقه و تفسیر شد و الی آخره، چون قرآن محور اساسی اسلام بود، رکن اساسی اسلام بود. زوایای مختلفی.

همین مسئله نسخ را فرض کنید در کتب اصول هم داریم، در علوم قرآن هم داریم. آقای خوئی هم در البیان دارند، در علوم القرآن هم داریم و الی آخره، مسئله تحریف هست، به یک مناسبتی در علوم القرآن به مناسبت حجیت ظهورات در اصول آقایان بحث کردند.

.....

علی ای حال مباحث قرآن بود، مباحث سنت بود که یک مقدارش را چند روز پیش از کتاب بحر المحيط زرکشی خواندیم. مختصرش را خواندیم. مباحث سنت هم خیلی طولانی و خیلی مفصل است و مباحثی که بیشتر در اصول اهل سنت جلوه پیدا کرد مسئله قیاس بود. خیلی روی آن کار کردند قیاس را چون یک وضع روشنی نداشت برای این که درستش بکنند خیلی چکش کاری کردند به اصطلاح. خیلی روی آن کار کردند. روی مسائل اجماع هم کار کردند. مسائل رأی، رأی با قیاس یکی است. اهل سنت معتقدند در قرن اول در زمان صحابه و تابعین به او رأی می گفتند، در زمان فقها بهش قیاس گفتند، در قرن اول به او رأی می گفتند، در قرن دوم به او قیاس گفتند، این که الان پیش ما می گوید قیاس همان تمثیل منطقی است درست نیست، حالا شرحش یک وقت دیگه.

این دو بحث اساسی شد، آن وقت تدریجا انصافا هم از قرن های ششم، هفتم، خیلی همین ششم که قاضی عبدالجبار، خیلی مفصل در اصول نوشتند، یعنی مجلدات بزرگی در اصول نوشتند. نه فقط اهل سنت، مثلا زیدیه ها هم دارند. عرض کردم زیدی ها تا حدود سال های ۳۰۰ آمدن آل بویه به بغداد، ۳۰۰، ۳۵۰ در کوفه بودند و در حدیث خیلی دست داشتند، چهره ای مثل ابن عقده آن مقدار محدث بزرگی بود، حتی همین تفسیر فرات، به احتمال قوی فرات ابن ابراهیم ایشان زیدی باشد و در حدیث دست دارند. زیدی ها انصافا تا سال های حدود ۳۰۰، خود ابن عقده ۳۳۳ وفاتش است. با آمدن آل بویه به بغداد که می گویند اینها هم زیدی بودند. زیدی ها به بغداد آمدند. در بغداد به کلام خیلی وارد شدند، کلام و اصول. ابتدائا به کلام خیلی وارد شدند و کذلک هم اصول لکن بیشترین ورودشان به کلام بود و مخصوصا چون کلامشان با معتزله بود خیلی تقارب با اعتزال داشتند، همین زیدی ها، حتی مثل ابن ابی الحدید که خودش معتزلی است استادش ابوجعفر نقیب زیدی است، ایشان از زیدیه است. تا حدود زوال بنی عباس، سال های ۶۵۰، ۷۰۰، این ها به بغداد آمدند یعنی از کوفه به بغداد آمدند و در بغداد اینها تاثیرگذار در مسئله کلام بودند و یک مقدار هم اصول دارند، الان کتاب های اصولی نسبتا مفصلی هم دارند. بعد به یمن منتقل شدند، در یمن دیگه در عالم خودشان هستند یعنی از سال های ۷۰۰ دیگه از دنیای اسلام منقطع هستند یعنی حشر و نشر ندارند، در کوفه که بودند با شیعه، با سنی ها، مثل خود ابن عقده هم اهل سنت و هم شیعه، هم زیدی ها،

همه به او احترام می گذاشتند چون محدث بزرگی بود، همه از او استفاده می کردند و در بغداد هم معتزله با زیدی ها لکن در یمن که رفتند دیگه تقریبا منزوی شدند، اگر آثاری دارند بین خودشان است. آثاری است که بین خودشان تلقی می شود.

علی ای حال اصول در این فتره میانه رشد بسیار زیادی کرد، خیلی مباحث مطرح شد و خیلی ریزه کاری ها هم وارد شد، مثلا یکی از مباحث اصول در آن زمان مباحث حروف هم بود، مثلا واو به معنای چیست؟ چون در استنتاج از قرآن و استظهار از قرآن و استظهار از روایات تاثیرگذار بود، واو، فاء، ثم، إن و إلی آخره. اصلا یک مبحثی در اصول به نام مبحث حروف بود که حتی مرحوم علامه رحمه الله که به اصطلاح متأثر به این وضع تدوین اصول در میان عامه است ایشان یک دوره سه گانه دارد، شبیه حلقات. یک دوره مقدماتی دارد به نام مبادی الاصول و تهذیب متوسطش است، نهایت الوصول هم مرحله اخیر است یعنی ایشان سه کتاب نوشته است. برای مرحله مقدماتی. مرحله مقدماتی را اصطلاحا در آن زمان مقدمه می گویند. مقدمه اصطلاحا نه مقدمه اصطلاحی، مثلا راجع به فلان چیز می گفتند له مقدمه فی النحو. اصطلاحا ما الان مقدمه را کتاب مقدماتی می گوئیم، کتاب ابتدائی. که می گویند مرحوم شیخ بهائی هم در زمان خودشان به ذهنشان رسید که چند کتاب مقدماتی را جمع بکنند، همین جامع المقدمات. کلمه جامع در لغت عربی تقریبا ما در فارسی مجموع می گوئیم. جامع المقدمات یعنی مجموعه کتب ابتدائی و مقدماتی. له مقدمه فی النحو، نه این که مقدمه نوشته است. کتابی است که نحو کامل است لکن مقدماتی و ابتدایی است. این اصطلاح در عده ای از کتب اهل سنت هست که مورخین هست، مراد این است و مرحوم علامه رحمه الله این کار را کرده اند مثلا در تهذیب الاصول یک بحثی هم در لغات دارد همان جور که در کتب اصول متعارف بود، البته کتاب درسی ای که تدریجا قرن ششم یا هفتم است، ابن حاجب مختصر فی الاصول نوشته، این خیلی جا افتاد، مثل بلا نسبت کفایه ما، کفایه در حوزه های ما کتاب مختصر در اصول خیلی جا افتاد اما مفصل هم زیاد نوشت.

و علامه رحمه الله ایشان هم دارد و متأسفانه، یعنی متأسفانه نه دیگه، دوره اصول ایشان و حتی ایشان بحث های قیاس هم دارد چون اهل سنت داشتند، بعد در میان شیعه تقریبا نخستین کتاب هایی که جا افتاد همین مقدمه معالم بود، مقدمه یعنی مقدمه، نه به آن معنا چون ایشان معالم المجتهدین نوشته بودند. در مقدمه اش یک دوره اصول آوردند، یک دوره اصول را در مقدمه آوردند و این را یک

توضیحی هم عرض می کنیم. ایشان هم حتی معالم در آخرش بحث قیاس را دارد، قیاس و استصحاب را با هم آورده لکن خیلی موجز نوشته، علامه بیشتر است و در همین کتاب معالم عده ای از آرای ابن حاج هست، و قال ابن حاج، ابن حاجب را هم هنوز دارد، این تقریبا اصول حالا می شود گفت از این جا دیگه وارد شیعه شد با یک لغت خاص که حالا بعد توضیحش را می دهیم.

آن وقت این توضیح را خدمتتان عرض بکنم که وقتی که بنا شد که اصول در قرن دوم و اواخر قرن دوم جدا بشود و جداگانه مورد بحث قرار بگیرد به این معنا جدا شد که هر مسئله ای که در فقه تاثیرگذار باشد دوران در بیش از یک مسئله فقهی داشته باشد این را جدا بکنند، آن چیزهایی که مربوط به خود آن مسئله فقهی است آن را در فقه بگذارند و آن چیزی که در فقه دوران دارد و لذا ریشه های فقه

یکی از حضار: می خواستیم حکم کلی بگیرند

آیت الله مددی: می خواستند حکم کلی بگیرند. نه معیار اول گذاشتند، غیر از حکم کلی.

معیارش این شد که هر مطلبی که می خواهد تاثیرگذار در مسائل زیاد باشد این را در اصول بیاورند. حالا مثلا شما فرض کنید بحث ملازمه، ما همین اخیرا هم مطرح کردیم. در بعضی از موارد دارد که مثلا زن های اهل کتاب می توانند موهایشان بیرون باشد، طبق قانون ذمه ای که هست. خب این ها می آمدند سوال می کردند حالا زن اهل کتاب می تواند مویش بیرون باشد، مسلمان می تواند به موی او نگاه بکند یا نه؟ این را اصطلاحا ملازمه می گفتند. ما در فقه با این ملازمات هم روبرو بودیم. من اسمش را ملازمات جزئی یا مثلا اگر چاه نجس شد و آب کشیدیم پاک می شود. خب این دلو هم در آن آب نجس رفته. این مقداری هم که آدم آب می کشد عادتاً در و دیوار چاه، لبه چاه، از آن آب نجس کشیده. می گویند چون در روایات نیامده که شما آن ها را پاک بکنید پس آن هم پاک می شود. آن مقداری که شما الان به طور متعارف آن آب نجس با آنها ملاقات کرده و معذک در روایات تاکید نشده یعنی بیان نشده که آن ها را پاک بکنید یا همان دیگ که عصیر عنبی توش باشد، این ها پاک می شود. این نحوه ملازمه را اصطلاحا به اصطلاح بنده ملازمه جزئی است. این را در فقه گذاشتند. یعنی در مسائل فقه بررسی کردند اما اگر شیء واجب شد مقدمه اش واجب است. اگر نهی

از شیء واجب شد ضدش هم حرام است، ضد او را نمی شود انجام بدهید، این ملازمه را در اصول آوردند پس یک ملازمات جزئیه گذاشتند در فقه و یک ملازمات کلیه را در اصول آوردند، این معیارها را خوب دقت بکنید، این که مثلاً فتیموا صعبدا، صعبه به چه معناست این را در فقه گذاشتند اما تیمموا صیغه افعّل به چه معناست این را در اصول آوردند. مثلاً اصولی های اهل سنت خیلی هایشان قائلند که حکم همان حکم مولوی است. حکم وضعی حکم نیست، حکم وضعی اخبار است. مثلاً اقم الصلوة لدلوك الشمس. اقم الصلوة را حکم می گیرند چون مولوی است، لدلوك الشمس را اخبار می گیرند، چون حکم ارشادی است، حکم ارشادی را به اصطلاح امر ارشادی را به معنای اخبار می گیرند نه به معنای انشاء، انشاء را همان حکم مولوی می دانند، نه ارشادی.

علی ای حال دقت بکنید اینها بنا شد که یک مقدار آن چیزهایی که به نحو کلی است در اصول بیاید و خصوصیات در فقه بماند، از این جا شد که ضابطه اصول را تدریجاً معین کردند. طبیعتاً من هدفم از این بحث این بود که مثلاً مسئله ای هست در بحث عام و خاص که اگر ضمیر به عام برگشت و مراد بعضی از افراد عام بود، تخصیص است یا استخدام است، آیا تخصیص هست یا نه؟ عرض کردیم این مسئله را در اصول آوردند. دیدم بعضی از آقایان هم خیلی مفصل نوشتند، چند صفحه. اصلاً این مسئله جزء اصول نیست، طبق این تصور چون این مطلب که مثلاً بگویند اکرم العلماء و قدّم لهم الطعام. بگوییم علماً مطلق علماست، فیزیک و شیمی و فقه و اصول، قدّم لهم یعنی برای علمای فقه فقط، خب این خلاف عرف است. عرف این جور نمی فهمد. یک عام بیاورد بعد ضمیر بیاورد، ضمیر را به بعضی از عام برگرداند. قطعاً عرفی نیست دیگه. و لذا آن جا اگر بر فرض در آیه مبارکه، اولاً آن آیه مبارکه بعولتهن مراد چیست ما توضیح دادیم که ابهامی هم ندارد.

حالا به هر حال اگر ابهامی هم داشت موردی است، این باید در فقه بررسی بشود چون یک کلام عمومی نیست و دیدم بعضی از آقایان خیلی هم طولانی صحبت کردند. صحبت ندارد که حالا بخواهد طولانی وارد بشوند یا مختصر وارد بشوند. اصلاً این جزء اصول نیست، یکی از حضار: قواعد فقهیه می خواهید بفرمایید.

آیت الله مددی: نه اصلاً، اصلاً فرع فقهی است. مسئله فقهی است.

.....

باید با شواهدش موردی بررسی بشود. البته اگر چنین چیزی در آن آیه باشد. همچنین مسئله ای را نباید در اصول آورد، اصلاً این مسئله اصولی نیست. احتیاج به بحث نداشته باشد. این بحث فقهی است و موردی است، باید به شواهد برگردیم و اگر به شواهد هم کافی نبود به اصول عملیه بر می گردیم. جوابش خیلی واضح است اما این که بیایم یک مسئله اصولی قرار بدهیم که اگر ضمیر به بعضی از افراد عام برگشت مراد تخصیص است یا نه، عام را تخصیص زده یا نه، این اصلاً بحث عرفی نیست چنین چیزی که ما یک عام بیاوریم و بعد ضمیر را به بعضی از افراد عام برگردانیم. اصلاً عرف این را قبول نمی کند. اگر مطلبی عرفی نبود شایسته نیست در اباحت اصول بیاید. این باید در همان فقه بماند، مثل ملازمات جزئی که در فقه ماندند، این یک مختصری تا فردا ان شاء الله سریعتر تمامش بکنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين